

داوری اردکانی:

## راه آینده را باید از تاریخ ایران بپرسیم



و در این زمان سیاست و فرهنگ در عرض هم قرار گرفتند و نام ایران هم استاد معاصر مراکشی فلسفه، فلسفه خراسانیان عابد الجابری، استاد معاصر مراکشی فلسفه، فلسفه خراسانیان را اینتولوژی ایرانی خوانده است، البته اطلاق اینتولوژی ایرانی به فلسفه امثال فارابی و ابوالحسن عامری و ابن سینا بیشتر به سک اظهار نظر اینتولوژیک شیاهات داده اما اشاره اش به حضور تفکر ایرانی در علم و حکمت خراسان به کلی بی وجه نیست. اشتیاه استاد مراکشی این بود که بغداد را در مقابل بخارا و مردو بلخ و طوس و نیشابور قرار می داد و نمی داشست که بغداد که در کنار تیسفون ساخته شده بود شهر عربی نبود تا چه رسیده اینکه مرکز عصیت عربی باشد. اختلاف میان بغداد و طوس از سخن اختلافی بود که میان هر دو حوزه علمی می تواند وجود داشته باشد نه اینکه این حوزه ها در تقابل قومی با یکدیگر بوده باشند. اختلاف میان اهل علم و حوزه های علمی یک امر طبیعی است و ربطی به تقابل عرب و عجم ندارد، حتی وقتی نظام الملک نظامیه ها را در برابر الازهر صرفاً تقابل شیعی-سنی میان این دو حوزه تقابل عرب و عجم نبود بلکه در هر دو حوزه علم ایرانیان تعیین می شد. مصر هم با اینکه ساقده درخشان تاریخی داشت و اسکندریه اش زمانی کانون فلسفه بود، مهم علم باقی نماند و آثار و کتب اسکندری به انتاکه و مردو... انتقال یافت. اگر این بیان غلو جلوه کند و گمان کنند که نویسنده این کلمات قصد دارد ایران را مركز کائنات و کانون دنایی و خوبی و زیبایی بخواند. بدانند که او این چیز نمی اندیشد، بلکه ایران را یک تاریخ می داند که مثل هر تاریخی در طول زمان فروها و پیروزیها و شکستها و تواناییها و دورانهای نادانی و دنایی و نارامی و اسودگی و غم و شادی و آشتنگی و نظم داشته است.

هم این است که بپذیریم ایرانی بوده است و هست و ما نیز به آن بسته ایم. چیزی که فهم این معنی را داشوار می کند تلقی مکانیکی از تاریخ و انسان است. مامعمولاً توجه نمی کنیم بیازیاد می برمی که انسان در نسبت و ارتباطش با دیگران و با تاریخ انسان می شود. او موجودی نیست که همواره در هر زمان و هر جا فهم و درک ثابت داشته باشد زیرا ادراک یک امر صرفاً فیزیولوژیک و روانشناسی نیست که ساختار ثابت داشته باشد. اگر هم آن را کار مغز بدانیم باید توجه کنیم که مغز انسان با جهان انسانی تنساب و تناظر دارد. چنانکه یکی از اجزاء مغز مرکز حافظه است و اگر این مرکز آسیب بیند، ادراک مختلف می شود یعنی آدمی

کار اینان نیز باشکست بیزدگرد سوم در قادسیه پایان یافت اما پایان کار ساسایان پایان کار ایران نبود بلکه آغازی دیگر بود. چنگ قادسیه بر خلاف آنچه بسیاری می پنداشند غایله عرب بر ایران بود. پس از این چنگ ایرانیان که اسلام را با روح خود آشنا یافته بودند، خیلی زود آن را با رضایت خاطر پذیرفتند اما اسلام آوردن انصاف از ایرانی بودن نبود ایرانیان تهاتقاوم مسلمان شدهای بودند که زبانشان زبان عربی نشد و در طی مسلمان شدنشان زبان تازه خود را یافتد و بنیاد کردن و قوام دادند و از اولیل تاریخ اسلام به گردآوری آثار ادب و حکمت و اعتقدات نیاکان خود در زبان خود پرداختند. آنها نه فقط گذشته خود را تاریخی خود را زیاد نبرند بلکه به ادب و فرهنگ و دانش اقوام چینی و هندی و یونانی و مخصوصاً به فلسفه و تجوم یونانی رو کردن و بنیاد فلسفه های را گذاشتند که گرچه طرح اصلی آن را یونانیان فراگرفته بودند، در اصول و مبادی و قواعد کلی آن تجدید نظر کردن و بنای مابعدالطبیعه ای را گذاشتند که به نظر خودشان عین دین بود یا لاقل با دین موافق داشت. وقتی هم که غزالی بعضی قواعد اصلی این فلسفه را منافی با اصول دین خواند شهرووردی به حکمت ایران باستان رجوع کرد و با تأسیس فلسفه اشرافی و حکمت نوری راهی برای ادامه فلسفه در جهان اسلام گشود و کسانی مثل نصیر الدین طوسي و قطب الدین شیرازی و میرداماد استرآبادی و ملاصدرا شیرازی راهی را پیمودند که او گشوده بود.

**انسان در نسبت و ارتباطش با دیگران و با تاریخ، انسان می شود**

از ابتدای دوران اسلامی تا زمان حمله مغول خراسان و مواراء النهر مهد فرهنگ ایران بود و در آنجا بود که زبان و ادب فارسی با خاطره تاریخی ایران قوام پیدا کرد. بسیاری از ایران و حاکمان هم از همین دیار بودند و همه هر چه و هر کس بودند با ادب و فرهنگ ایرانی می زیستند و حکومت می کردند. اگر در دوران قبل از اسلام عظمت سیاسی ایران ظاهرتر بود در دوره اسلامی دانش و ادب و فرهنگ جلوه بیشتر پیدا کرد و از همان اوان که دارالعلماء بخند و بصره رونق می گرفتند، شهرهای خوارزم و خجند و سمرقند و بخارا و مردو بلخ و طوس و نیشابور نیز کانونهای قوام شعر و ادب فارسی و تعلیم علم و حکمت و فلسفه می شدند. این تفوق جلوه فرهنگی تا زمان صفویان دوام داشت

مطلوب زیر متن سخنرانی رضا داوری اردکانی، رئیس فرهنگستان علوم در بیست و سومین نشست از سلسه نشست های اندیشه و تمدن ایرانشهری با عنوان «ایران تاریخی و فرهنگی- ایران سیاسی» است که در خانه گفتمان شهر و معماری برگزار شده است.

با ظهور مدرنیته لفظ کشور معنی تازه یافت ایران با اینکه یک موجودیت واحد است همواره شئون متفاوت اما به هم بسته سیاسی و فرهنگی و تاریخی داشته است. در زمان های دور شان سیاسی اشکارتر بود اما در دوره اسلامی لاقل تا زمان صفویه با اینکه رسوم سیاسی سابق کم و بیش محفوظ بوده، شان فرهنگی ایران جلوه بیشتر پیدا کرده است. در دوران صفویان ایران فرهنگی و ایران سیاسی در عرض یکدیگر قرار گرفتند، اما با پیش آمد مدرنیته و مخصوصاً ظهور حکومتها ملی و نظامی جدید سیاسی لفظ کشور منی تازه یافته و در قاموس سیاست جا گرفت.

در حلوود یکصد و پنجاه سال پیش با انتقال مشویت در سرزمین ما و در زبانمان کشور جای مملکت و ممالک محروسه را گرفت و ایران به عنوان وطن بیشتر زنگ سیاسی گرفت. اگر در قدیم ظهور و جلوه سیاسی ایران بیشتر بر فرهنگ مبنی بود در دوره جدید سیاست کم و بیش از فرهنگ استقلال جست و به نیناد کم انتیابی کرد. مهمند چون هیچ سیاستی بی بینا نمی تواند باشد آنچه ایران را همی بردنهزوز هم فرهنگ و هنر و تفکر ایران است. اگر گاهی احساس می کنیم که با این فرهنگ و هنر و تفکر بیگانه شده ایم، بکوشیم بر این بیگانگی غلبه کنیم. سخن گفتن درباره ایران هم آسان است، هم مشکل. آسان است زیرا ایران خانه و وطن ماست و آن را دوست می داریم و با آن زندگی می کنیم، مشکل است زیرا اکثر ما پیرسند ایران چیست، مفهوم روشنی از آن نداریم و پاسخ دقیقی نمی توانیم به پرسش بدیم، در باب معنی و اهمیت وطن هم نظرها یکسان نیست تا آنجا که ممکن است کسی بگوید تعلق اشخاص به این یا آن وطن اهمیت ندارد و مهم انسان بودن است. این حرف خوبی است اما متأسفانه گوینده ای از شرایط انسان بودن و زندگی انسانی خبر ندارد. مگر آنکه وطن را جایی بی نام و در قرب حق بداند ولی به هر حال کسانی که ایران را جیزی بیش از یک نام نمی دانند، بدانند که این نام را مانع اختيار نکرده ایم بلکه مانام و عنوان خود را از ایران گرفته ایم. نام ایران چندان ثبات دوام داشته است که مدعی هر چه بکوشید نمی تواند آن را نادیده بگیرد. نامی را که توان تغییر داد، نام نیست. حقیقت است، اگر مراد از نام یک لفظ یا ظرف خالی باشد که هر چیزی می توان در آن ریخت، ایران چیزی بیش از یک نام است (مگر آنکه معنی عرفانی و کلامی نام مظور باشد). بد نیست اشاره ای به تاریخ این نام که هزاران سال عمر کرده است، بکیم، از دوران های دور کمتر خبر داریم و بیشتر اطلاعات از دوهزار و پانصد سال پیش به این سو است. وقتی خشایارشاده در سال‌الایمیں و ماراثن شکست خوده شاعر یونانی آیسخولوس نمایشname ایرانیان را نوشت و در آن عظمت مقام ایران را تصدیق کرد اما چون آن را برتر شمارد، آیسخولوس می دانست طبیعی بود که آن را برتر شمارد. آیسخولوس در نمایشname اش درد و شکست ایران را روایت کرده است. ایران علاوه بر این درد در طول تاریخ دردها و مصیبت های بزرگ دیگری را نیز تحمل کرده و البته بزرگی ها و سرافرازی ها هم داشته است. بعد از پیشدادیان و کیانیان و مادها و هخامنشیان جانشینان اسکندر مدتی بر سرزمینی که تاریخش را تاریخ ایران میدانیم حکومت کردند. اشکانیان به حکومت سلوکیان که توانسته بودند ایران را یونانی کنند و خود کم و بیش ایرانی شده بودند پایان رسید و ساسانیان با اطراف تجدید عهد دینی امپراتوری دیگری بنا کردند.

تاریخی بیکانگی بود که وطن که خد غرب است به غرب دچار شد و در این غربت شیره جان سرزمینش را کشیدند و اکنون از شرق و غرب و شمال و جنوب در مرض گرد و غبار و بادهای مسموم و در خطر تبدیل به بهره‌وت قرار گرفته است (این بیکانگی در عین حال بیکانگی مردمان با خاک و با یکدیگر بود زیرا با سست شدن مناسبات قیم در مشروطیت وحدت تازه پیدی نیامد و مردمان تنها شدند) این تهایی زمینه‌ای شد برای ابتلاء به لاهای بسیار. مردمی که مقصده معین نداشتند و با هم یکدیگر نیستند، هر چند که صاحب هوش و توانایی در یادگیری باشند، ممکن است از خرد و تدبیر کلی تاریخی محروم باشند. چیزی که می‌تواند آنان را زپراکنگی و تفرقه به وحدت و هماهنگی برساند بستگی به میادی و آغازگاه مشترک است. در این بستگی گذشته تاریخی و آینده زندگی پیش چشم می‌اید. دشواری این است که نمی‌دانیم این وحدت و هماهنگی چگونه و از کجا حاصل می‌شود؟ این وحدت را در اینجا و اکنون باید جستجو کرد. در اینجا و اکنون راسه‌ل می‌انگارد. مردمی که در اوهام و آرزوها به سر می‌برند و با حرشهای انتزاعی و رؤایی سرگرم اند، بیکانه با اینجا و اکنون، در فضای بی زمان مغلق‌اند. به نظر می‌رسد که اینجا و اکنون ما ایرانی باشد که همه گذشته‌هایمان در آن جمع شده است. ما در بیرون از اینجا و اکنون با باید در راه آینده باشیم یا مغلق در اوهام و رؤایهای اوتوپیایی با تمناهای محال سرگرم بمانیم، اوتوپیا اگر مسیو به تذکر تاریخی باشد چیز بدی نیست اما جدا از تاریخ که باشد فضای سکون و رکود و توقف می‌شود به عبارت دیگر اوتوپیا اگر چشم انداز آینده نباشد بیشتر از ابتلاء به رکود و سکون خبر می‌دهد. ایران یک طرح ثابت و معین اوتوپیک نیست که با آن همه مشکلات و مسائل را بتوان رفع و حل کرد. ایران جزئی از وجود ماست که هزاران سال با مابوده و ماهمه به درجات شدید و ضیف به آن بسته بوده ایم، ما ایران را به عنوان وطن انتخاب نکرده‌ایم بلکه تاریخ ما تاریخ ایران است. این تاریخ مثل هر تاریخ دیگری روی خط مستقیم سیر نکرده بلکه گسترشها و تجدید عهدها و آغازهای تازه داشته است. هر آغاز تازه هم باز جو به آغاز قبلی میسر می‌شود و صورت می‌گیرد. شاید این حرفا برای کسانی که غافل از شرایط امکان فکر و عمل دعوی حل همه مسائل پا خود و تدبیر خود دارند، بیهو ود و سی‌منی بنماید و اتفاقاً تلقی شان بیز به اعتباری موجه است زیرا در تاریخ زیست و تاریخ بودن وضعی در دنیاک و دشوار است. در مقابل خود را فاغ و مستقل از شرایط توانا به هر کار دانستن، مایه غرور و رضایت از خویش و پناه غفلتی شود و طبیعی است که این غرور و رضایت بر درد و دشواری اندیشیدن به شرایط و فراهم اوردن مقدمات مرجع باشد ولی که این غرور و رضایت دیر نمی‌باید اگر باید راه به انحطاط و فساد می‌برد. رجوع به تاریخ و یاد گذشته یک تفتن نیست بلکه ضروری است که تاریخ بدون آن دوام نمی‌یابد. در زمانی که کارها دشوار و راهها پر آشوب می‌شود و باید در میان پریشانها و اشتفتگیها راهی جست یا گشود، تاریخ است که به دادمان می‌رسد و باد گذشته نوری به آینده ای افکند. راه آینده ایران تکرار رسم دیرین نیست و از آینده جهان هم نمی‌تواند به کلی مستقل باشد. اکنون تا حدودی تکلیف هر کشوری در نقشه جغرافیایی فکری و فرهنگی و سیاسی جهان میعنی می‌شود.

مع هندا آنها که می‌خواهند آینده داشته باشند باید راه آینده خود را از تاریخ بپرسند. ما هم این راه را باید از تاریخ ایران بپرسیم. این راه حتی اگر در دوره هایی دستخوش گسیختگی شده باشد پیوندش به کلی با گذشته قطع نشده و به هر حال با زمان تاریخی (که البته مراد زمان فیزیک و تقویم نیست) و گستاخیش بی مناسب نیست.

علوم نیست که چرا فراگرفتن علم را ناجیز می‌شمارند. آینه دانند که همیشه همه هر علمی را نمی‌توانند فراگیرند و آنان که علم دیگران را فرامی‌گیرند از جنس دانایی و دانش آند و با آن انس دارند؟ اینان باید توجه کنند که در پنهان وسیع جهان اسلام این دوره اسلامی تقليدی بود در تاریخ نمی‌ماند و توچه به این افزوده و آثار شعر و ادب و دانش و داناییش در شرق و غرب و تا حد چین و اروپایی غربی گسترش یافت. اگر علم ایران بستگی نیاز داریم و برای اینکه آن را تجدید و حفظ و مستحکم کنیم باید به آن بیندیشیم. ایرانی بودن را به تابعیت کشور ایران تحویل نماید. ممکن است هزاران تن از مردم یک کشور ایران شاعرانی دارد که در زمرة بزرگان شعر تاریخ اند. شعر و علم و تکریم و معرفت و شعر نبود، قدرت سیاسی هم پشوتنه نداشت. ایران صرف ایران سیاسی نیست بلکه شان بزرگ فرهنگی دارد و این شان در مزه‌های جغرافیایی و سیاسی ایران کنونی محدود نمی‌شود. ایران تاریخی و سیاسی چه دگرگونیها و گستهای و گستهای اینکه در حافظه تاریخی ایرانیان محفوظ مانده و در دوره اسلامی در شعر و ادب فارسی و مخصوصاً در شعر فروسوی قوام تازه یافته و در زمانی که خطر هجوم نظامی آن را به نابودی تهدید می‌کرده با شعر مولوی و سعدی و حافظ و با دانش و معرفت متفکران و هنرمندان بلا راز سر گزندانه را هاشش را ادامه داده است. همچنان هم در فرهنگ ایران تحلیل رفته و عاقبت ایرانی شده اند و حتی اخلاقشان در خارج از ایران در ترویج و نشر فرهنگ و ادب و علم و معرفت ایرانی کوشیدند.

**چه بخواهیم چه نخواهیم به تاریخ چند هزار ساله ایران وابسته ایم**

ما اکنون چه بخواهیم و چه نخواهیم به تاریخ چند هزار ساله ایران وابسته ایم و آینده ما به نحوه وابسته ایم پیوستگی‌گیان بستگی دارد. در دویست سال اخیر بر اثر نفوذ فکری اروپا و انتشار اندیشه تجدد تحولی در روح و فکر و خرد و علم و سیاست همه جهان روی داد و در این تحول وطن هم معنی تازه‌ای پیدا کرد. چنانکه امروز وطن بیشتر به معنی کشور است. در گذشته کشور و مملکت دو لفظ تقریباً مترادف بود اما اکنون دیگر کشور به معنی مملکت نیست بلکه جای مملکت را گرفته و معنی تازه پیدا کرده است. روشن تر بگوییم کشور در جهان کنونی یک نظام حکومت رسمی و قانونی است (یا می‌گویند چنین باید باشد) و قانونش را ملت باید وضع کنند. در مقابل مملکت سلطان دارد و همه چیزش ملک سلطان است. در ایران هم با اقلاب مشروطیت کشور جای مملکت را گرفت و نظم تازه ای در حکومت پیدی آمد. این نظم الته سست بنیان و لرزان بود اما به هر حال ادامه نظم گذشته نبود.

وقی کشور ایران به وجود آمد و مردمان خود را متعلق به آن دانستند و قهرا وطن هم از معنی قیمیش قدری دور شد. پیش از مشروطیت وطن جای همدلی و دیار اشنازی بود و معنی سیاسی نداشت. در نظم جدید مردمی که رعیت بودن ملت نامیده می‌شوند و نسبت آنان با حکومت و تاریخ و سرزمینشان هم تغیر می‌کند. ملت در اصطلاح سیاست جدید صاحب کشور است و کشور وطن اوت. وطن و کشور و ملت در دوران اخیر اگر یک چیز نباشد، سه مفهوم به هم پیوسته اند و در نسبت با یکدیگر تعریف می‌شوند.

بسته به اینکه بنای ملت تا چه اندازه استحکام داشته باشد، کشور و وطن وضع خاص پیدا می‌کند و اگر این بنای مسحیت باشد از آشوب و پراکنگی خاص می‌باشد. این راه از تاریخ معاصر ما حوادث چنان رقم خورد که حکومت در تاریخ می‌گذشت. پس کشور و ملت هم چنانکه حاکمیت ملی محقق نشد. این راه از وطن قیم پیوند بودند خود را چنانکه باید در خانه و وطن جدید نیافتد و شاید

بدون حافظه ادراک ندارد. ما همه با حافظه شخصی و تاریخی خود امور را ادراک می‌کنیم و اگر بخواهیم از اکنون بدون گذشته آغاز کنیم حتی اشیاء محسوس را نیز در کم نمی‌کنیم. به این جهت آدمی بدو تاریخ نمی‌تواند فرازندگی کند. به عبارت دیگر ساختار فیزیولوژیک انسان با تاریخی بودنش تناسب دارد و به این جهت انسان از تاریخ جدا نمی‌شود و اگر بشود زندگی اش پریشان و آشفته است. ایران هم تاریخی است که در وجود مردمانش تحقق یافته است و ما هم اکنون نیز کم و بیش به آن بسته ایم و به این بستگی نیاز داریم و برای اینکه آن را تجدید و حفظ و مستحکم کنیم باید به آن بیندیشیم. ایرانی بودن را به تابعیت کشور ایران تحویل نماید. ممکن است هزاران تن از مردم یک کشور ترک تابعیت کنند اما گذشته خود را نمی‌توانند تغییر دهند و اگر به جهان فرهنگی دیگری تعلق پیدا نکنند، آینده ای ندارند. ما آدمی‌زادان بوته گیاهی نیستیم که در کنار جویی رسته باشیم. بلکه با دیگران و در نسبت با آنان در جهان انسانی خاص فهم و خرد پیدا می‌کنیم.

**آن که بی تاریخ است، درک و علم و خرد و هنر ندارد**

همه مردمان در جهان خاص خود در نسبت با تاریخ و وطن خویش زندگی می‌کنند و راه می‌جوانند و به جایی می‌رسند. افراد ممتاز در هر جامعه آنان اند که بیشترین بستگی را به فرهنگ و تاریخ خود دارند. آن که بی تاریخ است، درک و علم و خرد و هنر ندارد. خوب است در این نکته مضمون تعارض تأمل کنیم که در اروپا کمی در همان وطن همان زمان که طرح حقوق بشر و جلوه‌های جهان وطنی در لبریالیسم پیدا شد ملت و ملیت هم در فکر و عمل قوام یافت و حقوق بشر در حدود آن قرار گرفت. یعنی مردمان اگر به یک کشور و ملت تعلق نداشته باشند بزرگ و بیشتر مدنی می‌شوند. حق طبیعی هنوز اثبات و تثبیت نشده بود که به حق تاریخی مبدل شد. گویی هیچ طبیعی ترا از تاریخی بودن پسر نیست. مراد از تاریخی بودن و تاریخ داشتن باستانی بودن نیست بلکه در زمان بودن و اکنون را به عنوان امکانهایی در نقطه پایان گذشته و ایندیه آینده درک کردن است. اگر بگویند ایران کجاست و اورده اش چیست و چه مزیتی بر کشورها و اقوام دیگر دارد، قبل از پاسخ دادن به این پرسش به دو نکته باید توجه کرد؛ یکی اینکه ایران در بحث کنونی صرف یک کشور نیست و آن را با کشور و مملکت یکی نباید دانست. نکته دیگر اینکه ایجا سخن گفتن از مزیت و برتری وجهی ندارد.

مراد از طرح مسئله ایران دعوت به اندیشین در تاریخی است که همواره حکمت و معرفت و تبیان و تیزی داشته اند. با بهره مندی از زمینه ادراکی و فرهنگی خاص، دانش و معرفت و ادب چین و هند و مصر و یونان را فراگرفته و بنای یک دوران درخشان علم و فرهنگ و سیاست را گذاشته است. در این دوران حتی اکثريت قریب به اتفاق داشمندان علم دین اعم از فقهاء و مفسران و محدثان و عارفان و متكلمان ایرانی بوده اند. این حکم در مورد فیلسوفان هم صادق است. اگر در برده ای از زمان در مغرب جهان اسلام این باجه و این طفیل و این میمون و این رسد و... ظهور کردند، سه بزرگ اول از اثمار فارابی و این سینا درس آموخته بودند، اما این رسد آراء خاص این فیلسوفان را نپذیرفت و ملامت شان کرد که چرا تعلیمات ارسسطورا چنانکه بوده نپذیرفت و در آن تصرف کرده و نظرهای مغایر با نظر استاد اظهار کرده اند. این رسد با همه بزرگی که داشت می‌گفت فلسفه یعنی فلسفه ارسسطو، می‌ماند این خلدون که شاید بزرگین صاحب نظر بنای مسحیت باشد از آشوب و پراکنگی خاص می‌باشد. او از وضع علم در سرزمین های غربی راضی نبود و همواره با تحسین از دانشمندان ایران یاد می‌کرد. ممکن است بگویند که ایرانیان این علم در این کفته خبر ندارند که او لا علم دوره اسلامی تکرار علم دیگران نیست. ثالیا